

اول او «سفرنامه کتاب‌بازها» داستان زندگی دو دل‌داده است که در جست‌وجوی راز کتاب‌ها، بخوانید معنای زندگی، هستند. داستان در قرن هفدهم در فرانسه می‌گذرد. این رمان در سال ۱۹۹۳ منتشر شد و با استقبال خوب منتقدان و خوانندگان روبه‌رو شد. رمان بعدی او «ای. ای.» در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسید و عنوان خود را از دو حرف اول ایرنا ایلتنسر گرفته. زن جوانی که در خانواده بورژوازی آلمانی - لهستانی ساکن برسلانو بزرگ شده، شهری آلمانی که بعد از جنگ جهانی دوم به ورولکلاو لهستان تغییر نام یافت. ماجراهای رمان در دهه ۱۹۲۰ می‌گذرد. رمان سوم که او مهم‌ترین رمانش است «از یاد رفته‌ها و سایر اوقات» در سال ۱۹۹۶ منتشر شد. رمان در روستایی خیالی به اسم پراویک می‌گذرد به معنای زمان از یاد رفته. شخصیت‌های خودم‌محور و غریبی دارد که روایت تاریخی خود را از سال ۱۹۱۴ به مدت هشتاد سال در قالب داستانی بیان می‌کنند که جاذبه‌های فراوانی دارد. البته به موازات گسترش داستان گریزهایی هم به تاریخ واقعی لهستان می‌زند. این رمان به چندین زبان ترجمه شده و استقبال کم‌نظیری از آن به عمل آمده که شهرت توکارچوک را در مقام صدای رسای نسل خودش به گوش جهانیان رسانده.

پس از آن توکارچوک به تشکل‌های روایی کوتاه‌تر رو آورد که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد و «خانه روز، خانه شب» در سال ۱۹۹۸، کتاب اخیر هرچند رسماً رمان است اما در اصل چهل تکه‌ای از داستان‌های کوتاه است که گاه ربط منطقی

به هم ندارند. بعد از آن هم اولگا دست روی دست گذاشت، نوشت و نوشت و همچنان می‌نویسد و از نوشتن برای کودکان نیز غافل نبوده است. اولگا توکارچوک جوایز متعددی برده و از بورس‌های تحصیلی و موقعیت‌های نویسندگی مقیم استفاده کرده است. در سال ۱۹۹۳ در برنامه اقامت بین‌المللی نوبل‌نویسندگان میهمان امریکایی‌ها بود و در سال ۱۹۹۷ میهمان سوئیدی‌ها بود و یک سال بعد در فرانسه اقامت کرد. در سال ۱۹۹۹ در مرکز هائورن دن در اسکاتلند دوره‌ای گذراند. در سال‌های ۲۰۰۲ - ۲۰۰۱ مقیم برلین شد و پس از آن در سال ۲۰۰۴ در شهرهای دیگر آلمان میهمان خانه‌های فرهنگ بود. سوئد، بلژیک و سایر شهرهای اروپایی نیز میزبان او بوده‌اند.

آثارش به زبان‌های دانمارکی، مجار، رومانیایی، صربی، روسی، اوکراینی، ارمنی، گرجی، هلندی، چک، ایتالیایی، لیتوانیایی، آلمانی، کاتالان، اسپانیایی، فرانسوی، سوئدی، چینی با فنلاندی، مقدونیه‌ای، نروژی، انگلیسی، بلغاری، ترکی، استونیایی و فارسی ترجمه شده است.

توکارچوک جایزه انجمن ناشران لهستان را در سال ۱۹۹۳ به خاطر نخستین رمان خود گرفت. نامزد جایزه نایک شد که جایزه بزرگ‌ترین روزنامه لهستان به‌شمار می‌آید و به انتخاب خوانندگان در سال‌های ۱۹۹۷، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ به وی تعلق گرفت. سال ۱۹۹۹ جایزه انجمن فرهنگ و هنر و اتحادیه نویسندگان لهستان به وی اهدا شد. این جایزه ویداسلاو رسیونت نامگذاری شده است. □



# همه ما پیست‌مدرن هستیم

گفت‌وگو با اولگا توکارچوک

درباره شما زیاد حرف زده‌اند. غیراز

محافل آکادمیک و نشریات

دانشگاهی، در مجلات عامه‌پسند

زنانه هم درباره شما گفته‌اند. چه

تصویری از خوانندگان خود در طیف‌های مختلف

دارید؟

به نظرم در غرب اوضاع فرق می‌کند. در لهستان

گمان کنم برای نویسندگان ادیب صورت خوشی ندارد

که در نشریات به اصطلاح سطح پائین یا زرد

**پرونده**



اطراف خود ببیند. نویسندگان زن به توفیق‌های زیادی در سطح جهان دست یافته‌اند. پس از سقوط نظام کمونیستی در لهستان در سال ۱۹۸۹، موج عظیمی از نویسندگان زن ظاهر شدند، نویسندگانی که با داستان‌های خود شمیم تازه‌ای در ادبیات آفریدند و چشم‌اندازی نو در ادبیات ایجاد گشودند. البته امروز اوضاع به وضع سابق برگشته است، منظوم این است که زن‌ها در هر انقلابی نقش پرشور و پیدایی دارند و در زمان انتقال از نظم کهن به نظم جدید هم، اما وقتی آب‌ها از آسیاب می‌افتد و نظم جدید مستقر می‌شود آن‌ها از عرصه سیاسی و ادبی حذف می‌شوند. این حقیقتی است تلخ که آن‌ها را از صحنه بیرون می‌رانند. شما آثار چه کسانی را می‌خوانید؟ من عطش خواندن دارم. هر مطلب جالبی بیابم، می‌خوانم. از اسینورا گرفته تا داستان‌های علمی تخیلی. تا جایی که من از ادبیات لهستان خبر دارم و خوانده‌ام، چه آن‌هایی که به فارسی ترجمه شده و چه آن‌هایی که در زبان‌های دیگر خوانده‌ام، به نظرم ادبیاتی است که ریشه در سیاست دارد. ادبیاتی است که از سیاست جدا نیست. ادبیات لهستان درباره

ببینید، آن‌چه زن‌ها درباره آن حرف می‌زنند اگر شایعه‌پردازی باشد، وجهی زنانه‌تر دارد. این مسائل معمولاً علاقه خواننده‌ها را برمی‌انگیزد. البته راستش را بخواهید من تصور می‌کنم دنیا زنانه‌تر شده است. بحث‌های تاریخی از بس تکرار شده، دیگر جاذبه‌های خود را از دست داده است. در لهستان به‌خصوص پس از تغییرات یک دهه اخیر شاهد حضور زنان در عرصه‌های مختلف هستیم. البته قبلاً هم بود. اما الان آمارها تغییرات چشمگیری را نشان می‌دهد.



آیا نسل جدید نویسندگان لهستان که خود شما هم به نوعی یکی از آن‌ها هستید، شما را جلب کرده‌اند؟ نقش زنان نویسنده در لهستان امروز چه‌گونه است؟ باز می‌خواهم به سؤال قبلی‌ام برگردم آیا فکر می‌کنید خوانندگان شما اغلب زن هستند؟ ببینید، آمارها می‌گوید زنان خوانندگان بهتری هستند و بهتر و بیش‌تر از مردان کتاب می‌خوانند. در لهستان چنین است. گمان می‌کنم در ایران هم چنین باشد. البته زنان مثل عرصه‌های دیگر تعدادشان در عرصه ادبیات هم افزایش یافته. در همه جای جهان چنین است. کافی‌ست نگاهی به

درباره‌اش بنویسند یا بحث کنند. بسیاری از نویسندگان لهستانی دقت می‌کنند که در این نشریات دیده نشوند. بحث‌های روشنفکرانه و محافل دارای اندیشه چنین دغدغه‌هایی دارند. من البته چنین دغدغه‌ای ندارم. زیرا کتاب‌های من به حد کافی گویا هستند. به‌هرحال همه خوانندگان، زن و مردش فرق ندارد، فرصت خواندن مجلات ادبی را ندارند، شاید هم خارج از حوصله‌شان باشد. هر مجله‌ای یک دریچه تازه است. دریچه‌ای که امکان گسترش طیف مخاطبان مرا فراهم می‌کند. این



خوانندگان به نظرم از طریق همین مجلات به خواننده‌های خوبی تبدیل می‌شوند و طبعاً سلیقه‌های آن‌ها فرق می‌کند. آیا تصور می‌کنید اغلب خوانندگان شما زن هستند؟ شاید. البته نمی‌خواهم به تفکیک جنسیت فکر کنم. اما در جلسات داستان‌خوانی من زن‌های زیادی حضور دارند. اجازه دارم که بگویم از بحث‌های زنانه و گفت‌وگوهای خاله‌زنکی و درگوشی محافل زنانه زیاد بهره گرفته‌اید. خودتان گفته‌اید که گوش‌تان برای شنیدن حرف‌های محفلی تیز است.

پرولتاریا، جنگ جهانی دوم، یهودیان، سوسیالیسم  
لمین پرولتاریا و مبارزات کارگری بوده. ادبیات امروز از  
چه می نویسد؟

به نظرم شما به جنبه خاصی از ادبیات لهستان  
اشاره کردید. لهستانی‌ها ادبیات رمانتیک خیلی  
خوبی دارند و شعر لهستان در بسیاری از موارد  
یگانه است. لهستانی‌ها چهار بار جایزه نوبل ادبیات  
را برده‌اند و تقریباً هیچ‌کدام از چهار برنده نوبل  
ادبیات به آن معنا ریشه در سیاست نداشته‌اند. البته  
وقتی می‌خواهی از جهان بنویسی و داستان و شعر  
خوب خلق کنی نمی‌توانی از سیاست پرهیز کنی و  
دیدگاه سیاسی نداشته باشی. به نظرم لهستان و  
ادبیات آن بخش جدایی‌ناپذیر ادبیات اروپای مرکزی  
است. این ادبیات البته در بسیاری از موارد با ادبیات  
آنگوساکسون یا فرانسه تفاوت دارد. ادبیاتی کنایی و  
پراز طنز و گوشه و کنایه و غیرواقع‌گراست.  
به‌خصوص در قرن بیستم چنین بوده. ادبیات خودم  
را هم در همین مقوله می‌گنجانم.

رمان خانه روز، خانه شب شما که به انگلیسی ترجمه  
شده به نظرم مجموعه‌ای از داستان‌های پراکنده اما  
درعین‌حال مربوط به هم است. درست می‌گویم؟  
بله، حق با شماست. خانه روز، خانه شب در  
انگلستان و آمریکا منتشر شده و در تعدادی از  
کشورهای دیگر هم به چند زبان ترجمه شده است.  
کار و زندگی در لهستان و فضای روستایی که در آن  
ساکن هستید، چه قدر در نوشته‌های شما انعکاس و  
تأثیر دارد؟

باید بگویم که زیاد نیست. من بسیار سفر می‌کنم.  
الان هم که با شما حرف می‌زنم در هلند اقامت دارم.  
ساکن همیشگی روستا نیستم. در آن‌جا خانه دارم و  
مرتب به آن سر می‌زنم و آن روستا در حاشیه  
شهری قرار دارد که ساکن آن هستم. در ورولادو که  
شهر بزرگی در جنوب لهستان است زندگی می‌کنم.  
آیا زندگی‌تان از راه نوشتن تأمین می‌شود؟ تیراژ چاپ  
اول کتاب‌ها چه‌گونه است. آیا جوایز ملی و بین‌المللی  
برای شما اهمیت دارد؟

طبعاً اهمیت دارد. سعی می‌کنم نویسنده باشم و کار  
خوب ارائه کنم. همان‌طور که می‌دانید روان‌شناسی



می‌اندیشم. بعد نوشته‌هایم را در این قالب می‌ریزم و  
داستان را کامل می‌کنم. معمولاً خیلی تحقیق  
می‌کنم و پیرامون موضوعی که می‌خواهم بنویسم به  
حرف‌ها گوش می‌کنم، روزنامه می‌خوانم و سعی  
می‌کنم کاری ارائه کنم که وقتی خواننده می‌خواند،  
هم لذت ببرد و هم بویی از تحقیق و تمهیدات من  
حس نکند.

کتاب‌های خودتان را در مقایسه با آثار لهستانی دیگر  
به‌خصوص در دوره رواج ادبیات زیرزمینی، چه‌گونه

خواننده‌ام و سال‌ها به‌عنوان روان‌شناس بالینی کار  
کردم و تجربه دارم. حالا خودم را وقف نوشتن  
کرده‌ام. کتاب‌های پرفروش عامه‌پسند از صد هزار تا  
دویست هزار نسخه به‌فروش می‌روند. اما خوب،  
کتاب‌های من به آن معنی پرفروش نیست.  
چه چیزی باعث شد که خانه روز، خانه شب را  
بنویسید؟ وقتی رمانی را شروع می‌کنید آیا شکل و  
چارچوبی را هم از پیش در نظر دارید؟  
بله. چارچوب کار را کم و بیش می‌دانم و از پیش

ارزیابی می‌کنید؟ منظورم ادبیات غیرقانونی دوران گذشته است.

من نمی‌خواهم مقایسه کنم. خوشحالم که آزادم و هرچه دلم می‌خواهد می‌نویسم.

آیا تأثیر میراث ادبی لهستان در آثار شما و دیگر نویسندگان معاصر و امیدهای ادبیات لهستان قابل ردگیری است؟

یادمان نرود که میراث لهستان بسیار متنوع و رنگارنگ است. ما ملتی بزرگ هستیم و ترکیبی بزرگ‌تر. لهستان در مرکز اروپا تحت تأثیر فرهنگ‌های گوناگون و اقوام مختلف قرار دارد. در تاریخ کشورمان شهرهای زیادی جابه‌جا شده‌اند و هرکدام زیر سلطه دولتی قرار داشته‌اند و شهروندان آن شهرها شناسنامه و گذرنامه عوض کرده‌اند. به همین علت مجبوریم به زبان و فرهنگ خودمان بچسبیم. زبان من، کشورم است. ادبیات من وطن من. برای من آسان نیست که لهستانی را معنا کنم. باید آن را هرروز در روزنامه‌ها، کتاب‌ها و فیلم‌هایی که می‌سازیم تعریف کنیم. بیش‌تر کتاب‌های من این سؤال را مطرح می‌کنند.

چه مشکلاتی برای نوشتن داشته‌اید یا دارید؟

اتحادیه نویسندگان لهستان، نویسندگان طرفدار

دولت در دوران رژیم کمونیستی کجا رفتند؟

مشکل قبلی به تاریخ پیوسته. الان من مشکلی برای نوشتن ندارم. آن اتحادیه هم هست، نهایتاً با تغییر سیاست شاید به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند. مشکل بزرگی که امروز با آن مواجه هستیم آن است که نویسندگان جوان لهستانی با زحمت ناشر خوب پیدا می‌کنند.

ادبیات ترجمه را در برخی از کشورها به‌عنوان ادبیات

مترقی می‌دانند و هرچه از خارج می‌آید وحی منزل

می‌شمارند. نظر شما چیست؟ آیا می‌توان کاری کرد؟

عده‌ای موافق هستند، عده‌ای مخالف. اطمینان دارم

که ادبیات به‌رغم زبان‌های متفاوت، یکی است. از

روح آدمی می‌گوید از بشر و مشکلات او. ادبیات باید

ترجمه شود و دیگران هم بخوانند. بدون ترجمه

ادبیات می‌میرد. درست مثل گردش خون در تن

آدمی است. باید مبادله شود و به‌همه‌جا برسد.

به‌نظر من ادبیات باید ترجمه شود. بازار کتابی که به

روی ادبیات ترجمه بسته باشد به نظرم مرده است.

شاید شنیده باشید که نویسندگان لهستانی همواره

ملزم بوده‌اند موضع سیاسی داشته باشند. این اجبار

و الزام هم فقط ناشی از فشار دولت یا حکومت‌ها

نبوده دست‌کم در قرن بیستم. در بسیاری از موارد

مردم چنین موضعی را می‌طلبیدند و بازار می‌طلبید.

نویسنده بی‌موضع یا بی‌اعتنا به مسائل روز را

نمی‌پسندیدند. این موضع طرفداری از حکومت

کارگری یا مخالفت با آن بوده. یا مثلاً هم‌سوئی با

جنبش همبستگی. در دهه‌های پنجاه و شصت و

هفتاد، عده‌ای از مخالفان درباره سرکوب در پشت

پرده آهنین می‌نوشتند. آیا داستان «پروفیسور اندروز

به ورشو می‌رود» (دسامبر ۱۹۸۱) داستانی سیاسی با

موضع‌گیری له جنبش همبستگی نیست؟

این داستان بوجی و هوجی‌گری‌هایی است که در

لحظات تاریخی و سیاسی پیش می‌آید. اگر کمی

زاویه دید را عوض کنیم می‌بینیم که مثل بسیاری از

مواردی که آن را رئال یا واقعی می‌دانیم عجیب و

غریب و بوج به نظر می‌آید. ادبیات ماندگار است و

تاریخ مصرف ندارد و به دنبال نگاه‌های متفاوت

می‌گردد. ادبیات برای حمایت سیاسی از این جریان

و آن جریان و جنبش نیست بلکه ما را باریک‌بین

دقیق و با وسعت نظر می‌کند. عاقل‌تر و بهتر، همه ما

جانوران سیاسی هستیم. من البته به نسلی تعلق

دارم که سانسور را تجربه نکرده است.

فرهنگ «آزاد» لهستان در اروپای امروز چه جایگاهی

دارد؟ آیا قادر خواهد بود در اروپای جدید جایگاهی

به خود اختصاص دهد؟

لهستان بخشی از اروپاست و ادبیات لهستان جزو

میراث اروپا، تردید ندارم. اما درعین‌حال ویژگی‌های

خودش را دارد. موضوعات و دغدغه‌ها و نحوه بیان

خاص خود را دارد. با در نظر گرفتن و گردآوردن

موارد اشتراک و افتراق می‌توان بسیار خلاق باشد.

چسلاو میلوش شاعر لهستانی برنده جایزه

نوبل ادبیات هم لهستانی است هم جهانی. به نظر

من عصر به‌اصطلاح ادبیات ملی گذشته است.

آیا حس می‌کنید که چیزی درون شماست که به

هرعلت نتوانسته‌اید آن را روی کاغذ بیاورید؟

خودم نمی‌توانم از خودم بنویسم. از نوشته‌های خود

زندگی‌نامه‌ای عاجزم. شاید علت آن باشد که خیلی

جوان هستم.

آثار نویسندگان لهستان به زبان فارسی ترجمه شده

اگر بخواهم به اشاره بگذرم می‌توانم از اسلاومیر

مروژک، چسلاو میلوش، یرزی کوزینسکی، تادئوش

باروسکی، ویسواوا شیمبورسکا، یاروسلاو

ایواشکیویچ و خیلی‌های دیگر نام ببرم. آیا شما با

ادبیات فارسی آشنا هستید؟

کیست که رومی را شناسد یا حافظ را. من شخصاً از

معاصران، آثار محمدعلی جمالزاده را خوانده‌ام. چند

وقت پیش مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه ایرانی را

به زبان لهستانی خواندم. آثار آذر نفیسی هم در

لهستان خواننده‌های زیادی دارد. از جمشید خانیان

تا نادر ابراهیمی، منیرو روانی‌پور، سیمین دانشور،

زویا پیرزاد، رؤیا شاپوریان، محبوبه میرقدیری،

حسن اصغری، شهریار مندنی‌پور، بیژن تجدی هم

آثاری به زبان لهستانی ترجمه شده و استقبال

خوبی هم از آن آثار به عمل آمده است.

دانشجویان لهستانی زیادی در ایران هستند که زبان

و ادبیات فارسی می‌خوانند. برخی از آن‌ها را که

فارغ‌التحصیل هم شده‌اند شخصاً می‌شناسم. گمان

می‌کنم این تبادلات فرهنگی می‌تواند پلی باشد بر

فاصله میان ملت‌ها. نظر شما چیست؟

این بهترین فرصت است. دیدن، حرف زدن، سفر و

دیدار، فرهنگ فارسی بسیار ریشه‌دار است و به

گمان من جا دارد که در همه دنیا مطرح شود.

بهترین راه معرفی یک ملت، طرح ادبیات آن است.

آیا برای خوانندگان ایرانی تان در مجله گلستانه پیام

خاصی دارید؟ آثار شما برای نخستین بار به زبان

فارسی ترجمه می‌شود و در نخستین شماره سال نو

به چاپ می‌رسد.

بسیار خرسند و مفتخرم که خوانندگان ایرانی آثار

مرا می‌خوانند. سال نو را به شما و دست‌اندرکاران

مجله و خوانندگان آثارم تبریک می‌گویم. اعتقاد

راسخ دارم که با ادبیات، جهان کوچک‌تر و مهربان‌تر

می‌شود.

سپاسگزارم

شما، روان‌شناس هستید. آیا با تعریف لاکان از خواننده موافقید؟

نه. من از حرف‌های لاکان خوشم نمی‌آید. من در خدمت خواننده نیستم، به این معنی که برای او کار نمی‌کنم، یا تحت امر او نیستم. به نظرم یک کتاب می‌تواند هزار کتاب باشد. زیرا هزار خواننده دارد و متن به عدد خوانندگان می‌تواند تأویل داشته باشد. کتاب مثل یک صحنه نمایش است یا تست روان‌شناسی رورشاخ که لکه‌های جوهری را به فرد ارائه می‌کنند و او باید تفسیر کند و بر مبنای آن وضعیت او را می‌سنجند. وظیفه نویسنده ایجاد لکه است اما بزرگ‌ترین تلاش و زحمت اصلی به عهده خواننده است که باید درک کند و آن را به تفسیر بنشیند. بعضی از آن‌ها ساده‌اند، برخی پیچیده و فیلسوف. نگرانی من زمانی است که کتاب تمام

می‌شود و نمی‌توانم کاری بکنم.

پس دیدگاه خواننده در ساختار رمان‌های شما تأثیر ندارد؟

درست است. من وقتی پای زبان به میان می‌آید یک کلاسیک‌کار می‌شوم. برای من زبان ابزاری است برای خلق تصویر. من به بازی‌های زبانی اعتقادی ندارم. به این معنی روی فرم، تأکید نمی‌کنم. نوشته‌های من تصویری است یعنی ترجمه تصویر به کلام. دوست دارم این تصاویر تفسیر شوند. چون طیف خوانندگان وسیع است دلم می‌خواهد هر خواننده‌ای به سهم خود تکه‌ای ببرد.

شما، زبان شاعرانه‌ای دارید؟

زبان شاعرانه مؤثر است، زیرا متناقض‌نماست. شعر در لبه ذهن قرار دارد برای همین شعر خوب هم برای نویسنده و هم برای خواننده کشف و شهود می‌آورد.

آیا جهانی‌سازی بر یکسان‌سازی فرهنگ‌ها و همگون کردن آن‌ها تأثیری دارد؟ آیا شما کارهای خودتان را در عرصه پست‌مدرن طبقه‌بندی می‌کنید؟

من خودم را هم پست‌مدرن می‌دانم. پست‌مدرنیسم وضع معاصر همه ماست. ما به هر معنایی که نگاه کنیم بعد از گذراندن این همه مصائب و تاریخ و تجربه، پست‌مدرن هستیم. از وسایلی استفاده می‌کنیم که در گذشته خواب و رؤیا هم نبود. تجارب ما با تجارب گذشتگان دور و نزدیک‌مان فرق دارد. شاید زمانی که ادبیات ترجمه شده ایران را می‌خواندم تصور نمی‌کردم مترجمی از ایران با من تماس بگیرد که سلام. من کار شما را خواندم و می‌خواهم ترجمه کنم. یا پرونده‌ای برای شما سر قلم بردم. امروز دنیا در دو قدمی ماست. در فاصله یک کلیک، هزاران نفر هزاران کیلومتر دور از هم می‌توانند در زمانی کوتاه با هم گفت‌وگو کنند. □

